

روشنای زندگی بر شاخه‌های «نور دیده»



تصویری از نخستین جوانه‌های سبز شده بر تنه پیر چنار محدوده خلیج که نشان از زندگی دوباره او دارد.



این تصویر را هم آقای رحمتی خواه پس از نخستین رسیدگی‌ها شل تمیز کردن پای درخت از زباله و آلودگی و هرس شاخه‌های خشک گرفته است.



در این تصویر هم که متعلق به یازده سال پیش است نوردیده سبز است و هنوز نفسی برای زندگی دارد



نوردیده در این عکس قدیمی که مربوط به بیست سال پیش است. شاخه‌های بلند و سبزی دارد که به ادعای محلی‌ها بعد ها بریده می‌شود و رهگذران درون تنه خالی‌اش آتش روشن می‌کنند و بسبب سوختگی‌اش می‌شوند.

هما سعادت مند! شنبه، اولش یک روز معمولی بود که از دفتر روزنامه شروع شد با فهرستی از خبرهای تکراری مثل گرانی و تورم، سیر صعودی قیمت دلار و آمار تصادفات یا خیلی چیزهای دیگر. گمان نمی‌کردیم اتفاق مهمی در انتظارمان باشد، اما یک تلفن، پیراهن روز را عوض کرد؛ فکر کنید، در وانفسای روزمرگی‌های همیشه که تکرارها مثل یک دستگاه مخلوط‌کن آدم‌ها را داخل خودش ریخته و می‌چرخاند، یکی خبر بدهد دو نفر طبیعت دوست بی هیچ چشمداشت یا منفعت مالی و نامی، یک‌سال از عمر و مال و جانشان را گذاشته‌اند پای زنده کردن درختی خشکیده، آن‌هم نه یک درخت خشکیده معمولی؛ درختی به پهلوانان و چند صد ساله در خارج مشهد. این سطرها روایت همین درخت است در روز درخت‌کاری.

در مسیر پرعطر خلیج

قرارمان با این دو طبیعت دوست، ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز، جایی حوالی خلیج است. جاده این‌وقت سال و پس از آن برف چندروزه، زیر آفتاب کم‌جان ۱۲ اسفندماه لم داده است و مسیر، به رهگذارانش لیخند می‌زند. تا شب راه زیادی مانده است، اما انگار کسی گردن بند ستاره‌ها را پاره کرده و پاشیده باشد روی زمین، نور در تاروپود حریر برف می‌غلند و مثل دانه‌ای درخشان از نقطه‌ای بالا می‌آید و در نقطه‌ای دیگر فرومی‌افتد. راه هم خلوت نیست، آن‌چنان که صدای قهقهه آدم‌هایی که برای سرسره بازی آمده‌اند، در همراهی با سمفونی باد و آواز پرنده، کوهستان را به شور کشانده است. همه چیز در این اطراف رایحه‌ای دل‌پذیرتر دارد، انگار که شیشه عطر زندگی را اینجا شکسته باشند. خودرو در سربلندی پیش می‌رود و از پنجره عقب، مشهد با ساختمان‌های کوتاه و بلند و آسمان غبارگرفته‌اش مثل اندوه عمیقی پیدااست. چند دقیقه بعد در انتهای خلیج از یک فرعی پایین می‌رویم تا کمتر از دو کیلومتر دیگر، خودرو پای زلالی قناتی، جاده را تمام کند.

آخرین سرباز باقی‌مانده از یک نبرد نابرابر

ما به مقصد رسیده‌ایم. بیرون از خودرو، خودم را در پهنه‌ای خلوت بین دو رشته‌کوه پیدا می‌کنم که در دور دستش یک درخت چنار تنها، مثل آخرین سرباز

باقی‌مانده از یک نبرد نابرابر، باصلابت و پرشکوه ایستاده است. چندبار در چهار جهت چشم می‌چرخانم؛ اینجا تا چند صد متر از هر طرف، به جز سنگ و گیاهان تازه به‌سبزی نشسته کوهی و او، هیچ چیز دیگری نیست. او که می‌گویم، منظورم همان درخت است. البته شما بخوانید «نور دیده»؛



این اسم را حسین رحمتی خواه رویش گذاشته است و آن‌طور که تعریف می‌کند، خیلی اتفاقی در یکی از طبیعت‌گردی‌های هفتگی پیدایش کرده است. از آن دست آدم‌هاست که هر وقت فرصتی پیدا کند، از شهر دل می‌برد و به دشت و دمن و کوه پناه می‌برد. یک سال پیش هم آمده بود باغ یکی از رفقایش. بعد هم آن قدر در اطراف گشته بود که خیلی اتفاقی این درخت را پیدامی‌کند و از تماشایش حیرت‌زده می‌شود؛ بار اول که دیدمش، یک درخت نیمه‌جان تنها بود که می‌شد فهمید در گذر سال‌ها خیلی مورد بی‌مهری رهگذران قرار گرفته است. مثلاً چون قطر تنه‌اش خیلی زیاد بوده است، به مرور آن را خالی کرده و به پناهگاهی برای دام‌ها تبدیل کرده بودند. حتی از محلی‌ها شنیدیم که برخی مردم ناآگاه، گاهی در تنه خالی درخت می‌نشسته و آتش روشن می‌کرده‌اند. بعد هم شاخه‌هایش را بریده و به عنوان هیزم مصرف کرده بودند. در طول سال‌های طولانی هم به دلیل چرای دام و خوابیدن احشام پای درخت، اطرافش پر از فضولات حیوانی بود. آن قدر زیاد که خاک زیر پای

درخت را اسیدی کرده و به ریشه آسیب زده بود. این درخت حتی در یکی از عکس‌های قدیمی‌اش، شاخه‌ای داشته که سه برابر تنه اصلی، بلندایش بوده است. من از محلی‌های منطقه شنیده‌ام چند سال پیش یک عده طناب انداخته و با تراکتور آن قدر این شاخه را کشیده‌اند که شکسته است.

یادگاری از گذشتگان که باید به آیندگان برسد

حسین آقاپس از اولین دیدارش با درخت، تلفن را برمی‌دارد و بادوستش محمد جلال صدر محمدباقری تماس می‌گیرد تا درباره گنجی که پیدا کرده است با او حرف بزند. بعد هم تصمیم می‌گیرند با کمک هم این درخت را که گویا براساس محاسبه قطر تنه بین پانصد تا هفتصد سال عمر دارد، احیا کنند. شروع کردیم به خواندن کتاب‌های مختلف درباره انواع درختان و راهنمایی و مشورت گرفتن از اهل فن. جست‌وجو در اینترنت و هرچه که فکرش را بکنید، یک بار هم زمین را تا حدودی کندیم و متوجه شدیم بیش از بیست متر ریشه دارد. تنها شانس‌ی که این درخت آورده، شاید وجود قناتی در نزدیکی آن است که آب موردنیاز را به ریشه‌هایش می‌رسانده است.

درگام بعدی هم پس از مطالعه و راهنمایی، اول اطراف درخت را تمیز و پاک‌سازی کردیم. به این شکل که بیش از نیم متر فضولات حیوانی در شعاع چندمتری از اطراف درخت جمع‌آوری شد تا حالت اسیدی خاک کمتر شود. سپس یک دایره خاکی مثل گلدان در اطرافش

ایجاد کردیم و تابلویی هم برایش نصب شد تا نشانه‌ای باشد برای رهگذران. به چند چوپان محلی هم سپردیم مراقب درخت باشند و اجازه ندهند دام خودشان یا دیگران در اطراف آن چرا کنند. قارچ‌کش ویژه و مناسب چنار هم به آن زدیم و شاخه‌هایش را هرس کردیم. خلاصه آن قدر مراقبش بودیم که حالا دوباره جانی گرفته و بر تنه خالی و خشکش شاخه‌های جوان سبز شده است. «نور دیده» حالا حالش تقریباً خوب است و ما تصمیم داریم آن قدر از او نگهداری کنیم تا جان دوباره بگیرد و به زندگی‌اش در طول زمان ادامه دهد. «نور دیده» یادگار گذشتگان برای ماست که باید از ما هم بگذرد و به آیندگان برسد.



درخت. می‌گویند درخت‌ها انسان‌های نیک روزگار بوده‌اند که خداوند می‌خواسته به این‌ها عمر جاودان بدهد. ما خیلی دوست داریم که به این درخت توجه شود، توجه توأم با حفاظت.

حکایت همسایه‌های جوان «نور دیده»

در میانه این صحبت‌ها ما به درخت پیر محدوده خلیج رسیده‌ایم. چند مرتبه در اطرافش چرخ زده‌ایم و از تماشایش لذت برده‌ایم. حسین رحمتی خواه و محمد جلال صدر یک تابلو با عبارت «من زنده هستم، از من محافظت کنید» به یکی از شاخه‌های این چنار کهن سال آویخته‌اند تا حواس عابران و رهگذران در هنگام عبور از کنار او، جمع باشد و به‌گمان اینکه درختی



به تازگی در چندمتری، نوردیده، چند نهال باساق‌های ترد و ریشه نازک به خاک داده‌اند به امید روزی که سایه‌شان آسایش رهگذران باشد ترانه طوبی و سایه همسایه‌های چنار پیر پهنه خلیج هستند.



این تصویر را هم آقای رحمتی خواه پس از نخستین رسیدگی‌ها شل تمیز کردن پای درخت از زباله و آلودگی و هرس شاخه‌های خشک گرفته است.

درخت‌کاری، «روز درخت‌کاری» را به صورت رسمی و امروزی‌اش نخستین بار قاجارها در زمین می‌کارند. گویا ناصرالدین شاه به تبعیت از فرنگی‌ها در ۱۲۵۳، چهار اصله نهال در باغ عشرت‌آباد می‌کارد و گام نخست را برای ثبت چنین روزی در تقویم برمی‌دارد. روز درخت‌کاری بعد ها در تقویم جابه‌جا و برای دوره‌هایی به ۲۴ اسفند و یکم‌آذر منتقل می‌شود تا اینکه در نهایت ۱۵ اسفند ۱۳۴۶ در جشنی که شهرداری تهران بانی آن بوده است، این تاریخ برای کاشتن درخت در تقویم ثبت و به رسمیت شناخته می‌شود.

در فرهنگ عامه مردم ایران، درختان جایگاه ارواح غیبی شمرده می‌شوند و ارواح محافظ در آن‌ها جای دارند. به همین دلیل مردم شفای دردهای خود و برآورده شدن حاجات و آرزوهایشان را از درختان می‌خواهند. اصطلاح «بزنج به تخته» برای جلوگیری از هرگونه چشم‌زخم ناشی از همین باور است و با این کار روح درخت را برای محافظت از شخص بیدار می‌کنند.

ایرانیان از دیرباز رسم داشته‌اند که با به دنیا آمدن هر فرزند، درختی بکارند که به «درخت تولد» مرسوم بوده است. آنان تا هنگام نوجوانی فرزندشان از درخت مراقبت می‌کرده، سپس آن را به صاحبش می‌سپرده‌اند. این درخت بافرزند می‌مانده و پیر می‌شده است.

امام صادق ^(ع) در حدیثی می‌فرماید: «گشت کنید و درخت بنشانید. به خدا قسم آدمیان کاری برتر و پاک‌تر از این نکرده‌اند.» این آموزه‌ها درخت را به کالایی برای نذر و وقف تبدیل می‌کنند و این وقف در مشهد به دلیل زیارتی بودن آن پررنگ‌تر از دیگر شهرهاست.

درخت در باور ایرانیان

جشن درخت‌کاری در پی جشن «درخت‌بری» که در آغاز ورود آریایی‌ها به خاک ایران انجام می‌شده، مرسوم شده است. ایرانیان درخت‌کاران را تشویق و مجازات‌های سنگینی برای درخت‌افکنان در نظر می‌گرفته‌اند.